

سوره توبه، جلسه هشتم

بسم الله الرحمن الرحيم

مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ أُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ (١٧) إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ (١٨) أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (١٩) الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ (٢٠) يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَّهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ (٢١) خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ (٢٢) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (٢٣) قُلْ إِن كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (٢٤)

### وقتی به جای خدا به پارامترهای دیگر اعتماد می کنیم!

در آیاتی که با هم دیدیم بحث این بود که اگر مشرکین را از مکه دور کنیم، مسائلی پیش می آید، از جمله این که وقتی مشرکین را به این صورت تحریم می کنید، ما به جهت اقتصادی شکست می خوریم؛ یعنی خود این عبور و مرور مشرکین بوده است که زمینه های اقتصادی را در مکه فراهم کرده و باعث عمران و آبادی مکه شده، خود همین حج عمره را هم بدین جهت عمره می گویند؛ چون افراد مکرر به مکه می روند و می آیند، خود همین باعث عمره و عمران است. و با این تحریم مشرکین غیر این که **مسائل اقتصادی** وارد مکه نمی شود، و مدیریت هم جایی است که اقتصاد آن جاست، پس عملاً پایگاه بودن مکه هم از بین می رود.

(۳۶: ۰۶) اساساً مثل این بحث‌هایی که در مکه رخ داد، زمانی پیش می‌آید که توجه مسلمانان از بحث **اعتماد**

به **خدا** رفت سراغ **پارامترهای دیگری**، و در پارامترهای دیگری شروع کرد به عمل کردن و فکر کردن، می‌بینید در آن جاها مسلمانان شکست خوردند و این جای فکر کردن دارد.

معادل جنگ احد-یعنی جنگی که در ابتدایش پیروزیست و آخرش شکست است- از این طرف جنگ حنین

را دارید. حنین آن جایی است که اولش شکست است و بعدش پیروزی. چرا؟ (۲۹: ۰۷)

### پیروزی در اعتماد به خدا و شکست در اعتماد به خود

در همین آیات ۲۵ توبه نگاه کنید **لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتَكُمْ**. حنین

یک جنگی است که بعد از فتح مکه اتفاق افتاده است؛ یعنی بعد از این همه کرور کرور آدم‌هایی که حالا دیگر

الان در مکه هستند و این‌ها شروع کردند به جنگیدن که، دیدند عجب سپاهی شدند خودشان! یعنی هر موقع

که بحث اعتماد به نفس شروع می‌شود. حالا اعتماد به نفس در بعضی از تعابیرش یعنی اعتماد به خدا، ولی یک

موقع است که اگر نگاه‌ها منصرف بشود از خدا که حالا **پارتی** پیدا کردیم، حالا **پول** کردیم! حالا به این **قدرت**

**نظامی** رسیدیم! حالا به این قدرت‌ها رسیدیم، آن‌جا نقطه‌ای است که اتفاقاً شکست اتفاق می‌افتد و این قصه پر

غصه و باسابقه‌ای است که در اسلام همیشه اتفاق افتاده است، که مسلمان آن موقعی که آمده و نگاه کرده به

**دارایی‌های** خودش نه به اعتماد به خدا، یعنی به این‌که ما الان صاحب این **تکنولوژی** شدیم، این‌جا اتفاقاً نقطه‌ای

است که باید هراس کرد که متوجه بشود که آن اعتماد به خدا بوده است که جنگ‌ها را پیش می‌برده است.

بحث فناوری و تکنولوژی و ایجاد استعدادها و **وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ** و این‌ها سر جای خودش و اعتماد

به این‌ها یک جای دیگر است. (۱۹: ۰۹)

معادل احد و برعکسش توی حنین اتفاق می‌افتد که حالا این‌ها خودشان نگاه کردند و دیدند که عجب

عده‌ای داریم ما! این عده را که نگاه کردند، همان جای نقطه‌ای بود که شکست خوردند و اساساً ما باید دنبال

این سنت‌ها باشیم و این سنت‌ها را در بیاوریم توی دین. شما ببینید که چطور هست که ما نسبت به حوادث

طبیعی دنبال قانونیم - یعنی در حوادث طبیعی می‌گوییم که طبیعت مشابه عمل می‌کند و چون طبیعت مشابه عمل می‌کند دنبال قوانین هستیم؛ مثلاً اگر آهن در صد درجه دما منبسط شود، چطور در این‌جا ما دنبال قوانین هستیم ولی یک چنین مواردی دنبال قوانین نیستیم؟! در **معادلات حاکم** بر اجتماع چرا دنبال قوانین نیستیم؟ اگر این جور باشد که حق یک موقعی پیروز می‌شود، باطل یک موقعی پیروز می‌شود و کلاً الله بختکی است به یک عبارتی! بی‌نظام است. یک دنیای بی‌نظام و بی‌صاحب که روی حساب عمل نمی‌کند! یک موقع حق پیروز می‌شود، یک موقع باطل، ولی این جوری نیست!

### **باطل هم اگر پیروز شود چون بهره‌ای از حق دارد**

(۵۰: ۱۰) این **قانون** است که **حق** پیروز می‌شود. اگر دیدید که یک جا حق پیروز نمی‌شود آن تخصصاً خارج است، یعنی حتماً این جریان، حق نیست که پیروز نمی‌شود، یا اگر یک جایی دیدید که **باطل** پیروز می‌شود آن به خاطر این است که آن باطل بهره‌ای از حق دارد که پیروز می‌شود!

در ماجرای احد که آن اتفاق افتاد، **زیر بال فرماندهی** کل قوا بودن، این حقی است که مسلمان‌ها نداشتند. خب این حق‌ها را از دست دادند و طرف مقابل هم بعضی از حق‌ها را داشتند، **اتحاد** یک چیز حقی است که آن‌ها این را داشتند. خب حق در مقابل باطل پیروز شد در احد. (۴۴: ۱۱) یک سری چیزهایی هست که **حسن** **فعلی** دارد خودش؛ یعنی خودش چیز درستی است. **منظم کار کردن**، متحد کار کردن و ... این‌ها یک سری چیزهای خوبیست، چیزهای حقی است.. این طرف هم فرمانده کل قوایش را که پیامبر بود گذاشت کنار، آن تنگه را داده بودند دستشان که آن را هم گذاشتند کنار، با توجه به این‌که به این‌ها گفته بودند که اگر این‌ها تا دروازه‌های مکه فرار کردند شما این تنگه را ول نکنید. غنائم عادلانه بین شما تقسیم می‌شود، اما آن‌ها گوش نکردند، شدند باطل و شکست خوردند.

**نقطه‌ای که انقلاب‌ها زمین‌گیر می‌شوند**

(۱۲:۳۸) این بیم هست که آدم، یا هر سازمانی به نقطه‌ای برسد که یک موقع تمام حرکت‌هایش را با اعتماد به خدا داشته انجام می‌دهد است، یواش یواش که دارد گنده می‌شود یواش یواش اعتمادش به خدا کم می‌شود، یک موقع فکر می‌کرد که من خدا را دارم خدا هوایم را دارد، حالا که یک خرده قدرتمندتر شده حواسش به اعتبار بانکی خودش است، حواسش به آشنایی است که پیدا کرده، این همان نقطه‌ای است که انقلاب‌ها در آن نقطه زمین گیر می‌شوند. (۱۳:۱۹)

در جریان احد آیات رسماً دارد که **وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ؛** آن جا هم صدق وعده بود **إِذْ تَحْسُونَهُمْ بِإِذْنِهِ؛** آن موقعی که شما زدید تار و مار کردید آن‌ها را **حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِّنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ** (آل عمران: ۱۵۲)؛ بعد چشمتان خورد به غنائم و قضیه برعکس شد. تو حنین هم می‌بینید که همین است. چرا این داستان را این موقع نقل می‌کند؟ بالاخره یک داستانی است که گذشته است، البته در سوره توبه خیلی از روی آن نگذشته، چون فتح مکه سال ۸ است و حنین هم یک خرده بعد از فتح مکه است، این جنگی که با قبیله هوازن می‌کنند که اولش با شکست شروع می‌شود، ولی با مقاومت امیرالمؤمنین و یک سری سردار سپاه دوباره این‌ها می‌آیند دنبال حق و باز دوباره جنگ مغلوبه می‌شود و این طرفی می‌شود و می‌گیرند و یک بساطی می‌شود که بگذارید سر خود آیه‌اش که رسیدیم توضیح بدهیم.

### خواب و بیداری هر دو تعبیر دارند چون ریشه در عوالم بالا دارند

بینید شما چطور است که خواب می‌بینید و دنبال این هستید که خوابتان تعبیر بشود؟! مگر خواب با این عالم چه تفاوتی دارد؟ ما یک عارف به تعبیر داریم و یک عارف به حقائق داریم. مگر اتفاقاتی که در این عالم می‌افتد چه تفاوتی با خواب دارد؟ الا این که خواب ماده ندارد ولی این عالم ماده دارد. وگرنه در این جا یکسری صورت‌ها و حوادثی دارد اتفاق می‌افتد و در آن جا هم یکسری صورت‌ها و حوادثی اتفاق می‌افتد. اگر می‌گویید خواب ریشه در عوالم بالاتر دارد، مگر این عالم ریشه در عوالم بالاتر ندارد؟ **وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ** (حجر: ۲۱)، این هم ریشه در عوالم بالا دارد. پس چرا شما در خواب‌های مقطعی به دنبال

تعبیر هستید ولی این خواب به این طولانی‌ای که **الناس نیامَ فإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا**، چرا این احتیاج به تعبیر و توضیح و تفسیر ندارد؟! حوادثی که مکرر دارد در کنار ما اتفاق می‌افتد و به ما می‌گویند این حوادث آیه و نشانه است؛ برای این که این حوادث ریشه در بالاهایی دارد که باید بروید آن بالاها را کشف کنید؛ یعنی ما الان دچار یک خواب طولانی هستیم. حتماً بحث «منام فی منام» را شنیده‌اید! یعنی خواب هستید بعد در خواب می‌خوابید و خواب می‌بینید، بعد که از آن خواب بلند می‌شوید کاری می‌کنید و بعداً می‌فهمید که آن کارهایی هم که می‌کردید در خواب بوده.<sup>۱</sup>

به هر حال اگر منام فی منام داریم، این هم یک منام دیگر! تصور کنید اگر ما از خواب بلند شویم و ببینیم یک خواب طولانی هفتادساله داشتیم و در خواب با هم درگیر شده‌ایم و ...

**خداوند هرگز راضی نیست مؤمنین از مشرکین کمک بگیرند**

**هدف عمران مشرکین، به سازش کشاندن جوامع است**

از این نقطه است که هیچ موقع، هیچ‌گاه خدا نمی‌خواسته جامعه مؤمنین منحرف شود و روی چیز دیگری هم حساب باز کند. این توضیحی که رفت توضیح مهمی بود. (۵۲: ۱۹) هیچ موقع خدا نمی‌خواهد جامعه دینی روی چیزی حساب باز کند، استفاده از چیزی چیزی است و حساب باز کردن روی آن چیز دیگر! لذا با اقتدار تمام می‌گوید که **مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ**؛ اصلاً آن مشرکین حق ندارند این عمران و آبادانی را انجام دهند، حق ندارند پولشان وارد **سیستم‌های فکری**، فرهنگی شود. این‌ها همواره خودشان را می‌خواهند به این سبک نزدیک به جوامع بکنند بلکه جوامع را به سازش بکشاند! (۵۳: ۲۰) داستان از ابتدا هم همین بوده است.

(۲۱: ۰۳) در تاریخ هم ملحوظ است که اولین اقدام‌هایی که علیه پیغمبر انجام می‌شد اقدام‌هایی نبود که بخواهند پیغمبر را بکوبند؛ چون که حوصله درگیری با پیغمبر نداشته‌اند، پیغمبر هم که آدم کمی نبوده! از تیره بنی هاشم بوده‌اند و بنی هاشم هم یک اقتداری داشتند، خود حضرت ابوطالب مراقب ایشان بوده. این‌ها دوست

نداشتند که اصلاً خودشان را وارد این سیستم بکنند. این‌ها گره‌ای را که اگر با دست می‌توانستند باز کنند، دوست نداشتند با دندان باز کنند. از همان اول این‌ها **تئوری‌های سازش** را شروع کردند با خود پیغمبر. از همان ابتدا هم خود پیغمبر محکم زیر پای این قضیه را می‌زد؛ یعنی خدا می‌زد! تو قرآن پر است. **وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ** (قلم: ۹)؛ این‌ها دوست دارند که تو ماست‌مالی کنی قضیه را تا آن‌ها هم ماست‌مالی کنند؛ یعنی سیستم را به همین سبک جلو ببریم. **تُدْهِنُ، دُهْنٌ، دُهَيْنٌ** این‌ها به معنی روغن است. روغن مالی، همین ماست مالی خودمان. **وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ؟** قضیه سَمبل کنیم برویم! (۲۱: ۲۲)

### جنگ دینی بر پایه اعتماد به نفرات و مهمات نیست!

اگر جنگ، جنگی باشد که روی اعتماد به نفس و روی اعتماد به سلاح‌ها باشد، آن جنگ، دینی نیست! آن پیکار، **پیکار دینی** نیست. آن پیکاریست که **وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى** (طه: ۶۴). پیکار دینی آن است که برای اقتدار دین و با **اعتماد به خدا** انجام شود. زمان جنگ هم رزمنده‌ها می‌گفتند ما به عشق امام می‌رویم و برای اعتلای اسلام! این می‌شود یک **جنگ دینی**. (۲۳: ۰۷) گاهی دارد تاکتیک به خرج می‌دهد و گاهی می‌گوید چرا ما خودمان را با دنیا درگیر کنیم؟ یک کمی ملایم‌تر باشیم! و گاهی تاکتیکی عقب نشینی می‌کند! این‌ها با هم فرق دارد. (۱۴: ۲۴)

سوره مبارکه انفال آیه ۱۵ و ۱۶ را ببینید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُولُوهُمْ الْأَدْبَارَ (۱۵) وَمَنْ يُؤَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبْرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۱۶)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُولُوهُمْ الْأَدْبَارَ؛ اگر دیدید که کفار زحف، گروه و دسته شده‌اند **فَلَا تُولُوهُمْ الْأَدْبَارَ**؛ پشت به این‌ها نکنید مگر این‌که حالت تاکتیکی داشته باشید **وَمَنْ يُؤَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبْرَهُ**؛

کسی که پشت به این ها بکند، که عملاً یک نوع تعبیر تحقیر آمیزی هم هست به خاطر همان کلمه دُبْرش! دبر به آن اسفل اجزا پشت می گویند. وَمَنْ يُؤْلِهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبْرَهُ ... فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ؛ این منحط به غضب الهی می شود وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۱۵: ۲۵) مگر این که کار تاکتیکی دارد انجام می دهد إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِّقِتَالٍ یا دارد منطقه جنگی را عوض می کند، خاکریز را عوض می کند. دارد پشت می کند که برود از یک زاویه دیگر بزند أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ؛ یا می خواهد یک فئه‌ای را حیازت بکنند؛ یعنی می خواهد بپیوندد به یک گروه دیگری که عده‌شان زیاد شود. به هر جهت جامع این دو حالت این است که یک آدم، که دارد کار تاکتیکی می کند؛ یعنی بحث این نیست که يُؤْلِهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبْرَهُ؛ پشت کرده است و دارد فرار می کند.

و خداوند این آدم را تحقیر می کند با عبارت ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ (توبه: ۲۵)

### مشرکین حق عمران مسجد ندارند

(۲۴: ۲۶) از این جهت است که مانع سرمایه‌گذاری‌های خارجی خواهد شد. چون که این‌ها اصلاً جای تر نمی‌خواهند! مطمئن باشید که این سرمایه‌گذاری‌هایی که به این صورت **نظام استکبار**، (نه نظام‌های کفر که متعهد هستند) حتی کمک‌هایی که می‌کند حتماً این جوری هست که این‌ها **مدیریت** خودشان را در **سیستم** وارد می‌کنند، (۵۷: ۲۶) اقلش در بحث مساجد این جور هست که در پایگاه‌های فکری دین آن‌ها نباید وارد بشوند، سر بحث صنعت سرمایه‌گذاری خارجی هیچ حرمتی ندارد، ولی در هر عمران و آبادی که بخواهد در مسجد انجام شود به عنوان **پایگاه فکری دین**، آن‌جا دین مانع می‌شود؛ یعنی اگر بخواهد آجر بدهد، نمی‌تواند، بخواهد مستخدم باشد نمی‌تواند. بخواهد هیأت امنایستد نمی‌تواند. بخواهد **مسائل فرهنگی** این‌جا را به عهده بگیرد، نمی‌تواند بگیرد. اگر رقبات و صندوق قرض الحسنه‌ای داشته باشد، یا محل بهداشت و درمان داشته باشد و به هر جهت هر کاری بکند که عمران و آبادی مسجد باشد، این کار را نمی‌تواند بکند؛ یعنی با حالت دور شو، کور شو از این پایگاه دین.

(سؤال) مسجد محل قضا بوده، محل حکومت بوده، **محوریت دین** در مساجد بوده است. و این که بخواهد مشرکی وارد کادر بشود، معلوم است که وقتی وارد نظام عمران مسجد شود عملاً خودش را وارد دم و دستگاه حکومت هم رفته رفته می‌تواند بکند، این هم یُمکِن، ولی همین خود ظاهرش؛ یعنی همین بحث مسجد، که محل عبادی و محل فرهنگی است (هم دلیل برای عدم دخالت آن‌هاست) برای همین است که آیه عمران را در سطحی مطرح می‌کند که آن سطح، سطح رسالت است.

(۱۸): **إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ؛** کسانی فقط عمران مسجد می‌کنند که ایمان به خدا و روز جزا داشته باشند و این‌ها هم احراز شود. احراز این‌ها هم به این است که اقامه صلوه کند، ایتاء زکوه بکند. پای این ایمان‌هایش باشد **وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ؛** از هیچ کس نترسد جز خدا؛ یعنی فقط باید خدا ترس باشد.

این شما را یاد آن آیات سوره احزاب نمی‌اندازد؟ که **الَّذِينَ يَبُلَّغُونَ رَسُولَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ** (۳۹)؛ کسانی که تبلیغ رسالات الله می‌کنند، از احدی جز خدا نمی‌ترسند و عمران مسجد را هم این‌ها انجام می‌دهند، تازه **فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ؛** حالا این جور آدم‌ها امید که جز مهتدین بشوند! که این‌جا منظور همان اهتداهای سطح بالاست و گرنه این‌ها مهتدی‌اند، این‌ها هدایت شده‌اند، کسانی که ایمان به خدا دارند و اقامه صلات دارند و **خداترس** هستند کما این که در دعای حضرت ابراهیم دارد که **خدايا وَالْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ** (شعراء: ۸۳)؛ ما را به صالحین ملحق کن و خدا گفته است **وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ** (بقره: ۱۳۰)؛ در دنیا نمی‌شود، در آخرت.

آن صالحین همان است که در روایت ما آمده که خود ائمه هدایند، و حضرت ابراهیم هوس داشته که با آن‌ها محشور شود، گفتند تو این دنیا نمی‌شود، در آن دنیا می‌شود. آن در حقیقت یک کلاس دیگری از صالحین است، صالحین در آن مراتب تشکیکی بالا است. این‌جا هم که دارد **فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ؛** باشد که از مهتدین بشوند، یک اهتدای سطح بالایی باید باشد و گرنه اهتدای سطح پایینش را اقلأً بالاخره همین‌ها که ایمان به خدا و روز جزا دارند و اقامه نماز می‌کنند، یک اهتدایی در این‌ها هست.



## معیارهای کار برتر

باز دوباره یک داستانی را به همین مناسبت نبش قبر می‌کند از بدر. اینجور نیست که آیات همان موقع که این اتفاق افتاده، همان موقع نازل شده باشند؛ مثلاً این که این‌ها پیغمبر را می‌خواستند بکشند، در انفال نازل می‌شود. انفال در مدینه است، این‌ها در مکه می‌خواستند پیغمبر را بکشند. یک بحثی در بدر اتفاق می‌افتد، یک سری اسیری که این‌ها از بدر می‌گیرند، میان این اسرا عباس عموی پیغمبر هم بوده، شیبیه هم بوده، کسانی که بعداً این‌ها مسلمان شدند، عباس عموی پیغمبر یک کارایی‌هایی هم داشته؛ چون صدای خیلی بلندی داشته، بلندگوی تبلیغاتی هم بوده؛ مثلاً در جنگ‌ها اگر قرار بود کسی داد بزند، این داد می‌زده است!

این‌ها اسیر می‌شوند. آدم گاهی اوقات می‌بیند که چه حادثی، چه چیزهایی به وجود می‌آورد! یک اسارتی که بعدش تبدیل می‌شود به اسلام و حضرت امیر به این دو نفر می‌گویند که چرا آمدید با جنگ با پیغمبر؟ یعنی یک جوری با این‌ها برخورد می‌کنند که مثلاً شما خلاصه خیری کسب نکردید، این‌ها می‌گویند که فکر نکن که هیچ خیری هم نبوده، سقایت حاج و عمارت مسجد الحرام با ما بوده. این جریانی است که سر قضیه اسرای بدر به وجود می‌آید، و خدا این جریان را باز دوباره این‌جا پیش می‌کشد که:

(۱۹): أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ أَمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ شما

دارید چی را با چی مقایسه می‌کنید؟ بحث سقایت حاج و عمارت مسجد الحرام را، دارید مقایسه می‌کنید با کسی که ایمان آورده؟ این هم سبکی است که متداولاً در قرآن می‌آید.

## تفاوت کار نیک با کار نیک!

(سقایه و عماره مصدر است و قاعدتا باید بشود کایمان من ءامن بالله این دوتا باید این جوری با همدیگر وصل بشود، شما دارید ایمان را با این‌ها مقایسه می‌کنید؟ اما قرآن بسیار می‌شود که تو مصداق‌ها این کار را می‌کند مثلاً دیدید لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ (بقره: ۱۷۷)؛ بر

که یک کس نیست، اما می‌گوید: **وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ**؛ نیکی کسی است که؛ یعنی می‌خواهد نیکی را توضیح بدهد، نیکان را توضیح می‌دهد، این یک سبک است).

این جا هم همان سبک دارد باز دوباره اجرا می‌شود (۱۲: ۳۶) **أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ** چون که "مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ"، امیر المؤمنین علیه السلام است. شما این **سقاییت حاج و عمارت** مسجد الحرام را، این کاری که شما می‌کردید در زمان جاهلیت، شما با چی مقایسه می‌کنید؟

بعضی می‌گویند که آقا کار، کار است، درست است که کار، کار است. ولی اصلاً چه ربطی دارد بعضی از کارها به بعضی از کارها؟ مثلاً می‌گوید که بنده هم همین که کارمند دولتم، به هر جهت دارم به دولت نظام جمهوری اسلامی خدمت می‌کنم، ولی این کار و کار یک عده رزمنده **مجاهد**، این دوتا را با هم مقایسه می‌کنید؟! (۲۰: ۳۷)

می‌خواهد بگوید که سطح این دوتا کار این قدر با هم متفاوت است که در آیه ۲۰ توبه می‌گوید **أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ** یعنی بحث این است که آن هم خوب است ولی این **أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ** است، و بعدش هم برای این که قشنگ این مُهر آخر را بهش بزند می‌گوید **وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ**؛ یعنی اگر بخواهی بگویی فائز و رستگار کیانند؟ اصلاً این‌ها هستند. مثل این است که بگوییم این پول دارد، آن هم پول دارد. خب شما چقدر پول دارید؟ ۲ هزار تومان. شما چقدر پول دارید؟ ۲ میلیارد تومان. ۲ هزار تومان را که با ۲ میلیارد تومان مقایسه نمی‌کنند که!

### مؤمن مجاهد با مؤمن غیر مجاهد قابل مقایسه نیست

در قرآن ۲ نوع ترکیب دارد برای این که نشان دهد دو چیزی را که با هم مساوی نیستند. اصلاً یک چیزی را که صفر است یا منفی، می‌گویند این با این مساوی نیست مثل آیه ۲۰ سوره حشر.<sup>۲</sup>  
**لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ** یک موقع بحث این است که مساوی نیستند **اصحاب بهشت با اصحاب دوزخ**. خب این دوتا با هم مساوی نیستند! یکی **فَرُوحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّةٌ نَعِيمٌ** است

و یکی **يُرْسَلُ عَلَيْكُمْ شَوْاظٌ مِنْ نَارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ**، این جا هم دارد **أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ الْفَائِزُونَ** این هم به عنوان **ضمیر فصل** وقتی که با الف لام در خبر می آید، در عربی افاده حصر می کند؛ یعنی **فقط** این ها فائزند. این یک جور مقایسه های خداست. از این **مقایسه** زیاد است مثلاً اعمی و بصیر با هم مساوی نیستند **لَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرَ**. از این مقایسه ها که نتیجه اش این است که یکی از آن ها منفی است و دیگری مثبت است.

سوره مبارکه حدید آیه ۱۰ را ببینید، یک جور مقام مقایسه هایی وجود دارد که دو تایش خوب است، ولی با هم مساوی نیستند این دو تا. **وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛** چرا انفاق فی سبیل الله نمی کنید و حال آن که **وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** بعد می گوید (۴۲: ۰۷) **لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتِلَ؛** کسانی که قبل از فتح مکه انفاق کردند به **نظام اسلامی**، این ها هیچ موقع **مساوی** نیستند با آن کسانی که بعد از فتح مکه که **يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا** (انفاق کردند)؛ زمانی که همه ریختند توی دین، حالا آقا متدین و مذهبی شده! نمی خواهد هم بگوید که این بد است، می خواهد بگوید مساوی نیستند! یک عده زندان رفتند و... و پدرشان در آمده و یک موقع هم آدم هایی هستند که تو بخور بخور اسلام این ها مسلمان شدند. می گوید این دوتا با هم مساوی نیستند **أُولَئِكَ أَكْبَرُ مَنْ أَلْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَقَاتَلُوا؛** این ها خیلی جایگاهشان رفیع تر است از آن کسانی که بعد از این جریان مسلمان شدند. نمی گوید که این ها که بعداً مسلمان شدند اشتباه است، می گوید **وَكَلَّا وَعَدَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى؛** هر دوتایشان وعده حسن دارند، ولی خیلی با هم فرق دارند **وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ**. (۲۲: ۴۳)

در سوره مبارکه توبه دو جور این ها را با یک ظرافت خاصی با هم مقایسه می کند؛ یعنی حالت بدون ایمان و حالت با ایمانش را، هر دوتایش را. سوره مبارکه توبه آیه ۱۹ از سبک آن هایی است که منفی را با مثبت مقایسه می کند، آیه ۲۰ از آن سبکی است که دو تا مثبت را با هم **مقایسه** می کند، آیه ۱۹ این است که **أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ؛** شما سقایت حاج و عمارت مسجد الحرام، - برای کسی که ایمان ندارد، یعنی این ها در مکه ایمان نداشتند- شما این را مقایسه می کنید با کسی که **كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي**

سَبِيلِ اللَّهِ؛ شما این آدم را با آن آدم مقایسه می‌کنید؟ یا این فعل را با آن فعل مقایسه می‌کنید **لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ؛** این دو تا اصلاً یکی نیست. بعد می‌گوید **اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ.**<sup>۳</sup>

### کعبه سنگ بی‌فایده!

(سؤال) کعبه علی‌رغم این‌که در آن بت بوده، همان زمان هم یک جایگاه الهی و توحیدی داشته؛ چون پایه‌های این خانه را خود حضرت ابراهیم بالا آورده **يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ** (بقره: ۱۲۷) و در جریان ابرهه و عام الفیل احترام مضاعفی هم پیدا کرد. می‌بینید این خانه را خدا با یکسری پرنده نجات داد و این قضیه در کل جهان پخش شد ولی (۱۰: ۴۷) در آیات انتهایی انفال به مؤمنین می‌گوید بلند شوید، مکه را رها کنید! الان **پایگاه توحیدی** شما **مدینه** است و کسانی بودند که به مدینه نمی‌آمدند. خود امیر المومنین در نهج‌البلاغه راجع به کعبه می‌فرمایند این سنگ **لَا يَضُرُّ وَلَا يَنْفَعُ** به چه دردی می‌خورد که شما دورش می‌چرخید؟ به کعبه می‌گویند این سنگ لایضرّ ولا ینفع. شما می‌خواهید توحید را تقویت کنید. قرار نیست بروید آن‌جا و یکسری ادا و اطوار درآورید! برای همین هم هست که گفته‌اند **تَمَامُ الْحَجِّ لِقَاءُ الْإِمَامِ؛** اتمام حج این است که بیایید آن‌جا ما را ببینید. اصلاً گفتیم بیایید حج تا ما را ببینید و خودمان هم می‌آییم حج که دور ما بچرخید آن‌جا. اگر کسی توانست دور زادگاه امیر المؤمنین بچرخد و یک کمی دیدش باز شود، اساساً دین دنبال این ادا و اطوارها نیست که یکسری چیز درست کند که بگوییم در ادیان دیگر شریعت وجود دارد و ما هم شریعت داریم! این‌ها همه‌اش برای **تقویت کلمه توحید** است. (۳۸: ۴۸) نمازش همین است، روزه‌اش همین است، عبادت فردی‌اش همین است، عبادت اجتماعی‌اش همین است، همه برای تقویت کلمه توحید است، لذا مکه که با تمام احترام الهی که داشته است، حالا پایگاه توحید می‌شود مدینه، به مؤمنین می‌گویند شما حق ندارید که دیگر در مکه بمانید باید بیایید در مدینه و دین را تقویت کنید! در مکه نشسته‌اید برای چه؟

**نفاق نتیجه سرپیچی از فرمان رسول**

آیات پایانی انفال را ببینید که آن کسانی که نمی‌آیند توبیخ شدید می‌شوند و بدانید آن کسانی که در همان دوره ابتدایی نرفتند مدینه؛ به دلیل این که حوصله‌اش را نداشتند بروند مدینه، مؤمن شده بودند ولی نرفتند مدینه، همان‌هایی هستند که در سوره نساء می‌گوید که این‌ها بعدها یواش یواش کاسه‌شان با کاسه کفار در آن جا یکی می‌شود و اسمشان می‌شود **منافقین!** می‌شوند منافقین مکه، نه منافقینی که بعد از فتح مکه بودند. و این‌ها مسلمینی می‌شوند که حرف رسول را گوش نکردند آن جایی که گفتند بیایید مدینه.

کسی که حرف رسول را گوش نکند آخرش سر از نفاق در می‌آورد. همان **ضعیف الایمان‌هایی** می‌شوند که سر از نفاق در می‌آوردند! و در سوره نسا می‌فرماید که **فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَةٍ وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ** (۸۸)؛ چرا راجع به آن‌ها دو جور دارید نظر می‌دهید؟ این‌ها منافقین‌اند و الان دیگر با کفار هم کاسه شده‌اند. چرا دو جور فکر می‌کنید؟ یک جور باید فکر کنید و این که **وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا**؛ خدا این‌ها را واژگون کرده است.

حالا شما در زمان شرک و کفر، بله یک سری‌ها حنیف بودند، از حنفا بودند و می‌آمدند مکه برای پرستش. ولی عمده کسانی که می‌آمدند، بت گذاشته بودند، بت‌های شخصی و قبیله‌ای و می‌آمدند بت‌های خودشان را با آن حرمت حرم عبادت کنند و حالا شما مثلاً آن کار هم می‌کردید، **ثُمَّ مَاذَا؟** حالا تو داری خودت را با امیر المؤمنین مقایسه می‌کنی؟ که این جوری خودش را هزینه دین کرده است! اصلاً این قابل مقایسه با آن نیست. طرف می‌گوید: بله ما یک هیئت هم داریم، بعد خودش را مقایسه می‌کند با این دانشجویانی که مسافرت جهادی می‌روند! اگر دو تایش خوب باشد، این اصلاً قابل مقایسه با آن نیست. اگر یکی‌اش بحث ضلالت باشد که والله لایهدی القوم الظالمین که آن که اصلاً هیچی!

در آیه بعدش بحث این را می‌کند که اصلاً باشد این یک شغل قابل قبولی است! شغل محترمی است! ولی مثلاً یک کسی که مهندسی عمران خوانده و یک ساختمان سه طبقه می‌سازد و بعد دوباره یک ساختمان سه طبقه دیگر می‌سازد و خودش را مقایسه می‌کند با آن کسی که دارد خودش را هزینه دین می‌کند و مجاهدانه وارد این عرصه می‌شود! چه ربطی دارند این‌ها به هم؟!

یعنی این قدر فاصله در این چیزها زیاد است. در آیه این جور می‌گوید:

(۵۵: ۵۲) (۲۰): الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ، این‌ها در فرض دوش که سقاییت حاج و عمارت مسجدالحرام هم کار خوبی است، اما این **أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ** است. بعد هم فکر نکن فاصله کمی است! اینقدری است که **وَأَوْلَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ**؛ اگر فوز می‌خواهی اصلاً این است. یک کار پرمطراقی به نام سقاییه الحاج و عمارت مسجد الحرام وجود داشته. آیا از این دهان پرکن‌تر شما کار می‌خواهید؟ اصلاً وجود دارد الان؟ پرده دار کعبه، مسئول هیأت امنای مسجد کعبه. از این بالاتر کار هم داریم؟ این چیزها را خدا شکسته در چشم‌ها. بر فرض این‌که حتی در کعبه‌ای که دست آل سعود هم نباشد، آن هم یک کار است و کاری که **حزب الله لبنان** انجام می‌دهد آن هم یک کار است! به پرطمطراق بودن شغل که نیست! به این هست که کسی که در آن جایگاهی که هست چقدر دارد تمام سرمایه خودش را با اعتماد به خدا می‌آورد وسط برای **اعتلای کلمه اسلام** و کلمه توحید. این مهم است! (۱۸: ۵۵) و گرنه این عناوین پرمطراق سقاییت حاج و عمارت مسجد الحرام، این چیزها مهم نیست. این‌ها در مقابل ایمان به خدا و این جور هزینه کردن‌های برای دین اصلاً اهمیتی ندارد.

### اعتلای کلمه توحید با وجدان کاری قابل مقایسه نیست!

الان در چشم ما بزرگ است جریان بدر و گرنه آن موقع این جور نبوده است. این‌ها واقعاً پیغمبر را در مکه منزوی کردند و دیگر پیغمبر جای نفس کشیدن نداشت! نه این‌که حضرت را آزار می‌دادند! چون پیغمبر از تیره بنی هاشم بود، آزارش نمی‌دادند. ته آزارشان این بود که آشغال دم در خانه پیغمبر می‌ریختند و فرار می‌کردند؛ چون پیامبر و جاهتی در مکه داشت، ولی به قدری پیغمبر را **ترور شخصیت** کردند که در آن جامعه مهاجرپذیر از پیغمبر تلقی یک دیوانه درآورده بودند! و اینقدر فشار تبلیغاتی پشت قضیه گذاشته بودند که پیغمبر را واقعاً منزوی کردند. و کار پیغمبر در مکه به صورت توده‌ای پیش نرفت. پیغمبر در مکه به جایی نرسید! با این‌که ۱۳ سال در مکه تبلیغ کرد. نقطه اوج کارهای پیغمبر در مدینه است.

ماجرای بدر هم آن موقع کار پرطمطراقی نبوده است. این‌ها رفته بودند برای این که یک قافله تجاری را بزنند بدون آرایش جنگی! ببینید خدا چه بازی‌هایی در می‌آورد برای نظام اسلامی! همان که می‌گویند: **العبد يُدبِرُ وَاللّهُ يَقْدِرُ**؛ بنده تدبیر می‌کند و خدا تقدیر می‌کند. این‌ها رفته بودند که یک قافله تجاری را بزنند که اموالشان را تقاص کنند و خدا این را پیچاند و این قافله شد قافله جنگی بدون آرایش جنگی. اصلاً این‌ها نرفته بودند بجنگند! جنگ بدر، جنگ بدر که می‌گویند اصلاً چنین خبرهایی هم نبوده. یک دزدی خاصی بوده به نحو شرعی؛ یعنی اموالشان دست آن‌ها بوده و این‌ها رفتند تقاص کنند! همین! اصلاً قصد جنگ هم نبوده! خدا این را تبدیل کرده به یک جنگ ناخواسته که شده بدر. این کار پرطمطراقی نبوده. الان بله، الان قیافه این کار خیلی بزرگ است و واقعاً هم کار بزرگیست، اما در زمان خودش اصلاً کار بزرگی هم نبوده. کار بزرگ به معنای کار پرطمطراق، خیلی کار بزرگ بوده ولی کار پرطمطراقی هم نبوده.

### هزینه کردن برای دین قابل مقایسه با وجدان کاری نیست

خلاصه این‌ها را هیچ موقع با همدیگر مقایسه نکنید. مهم هزینه کردن برای دین است! نه این که طرف برود یک ساختمان سی طبقه بسازد، بعد برود یک ساختمان سی طبقه دیگر بسازد. بعدش هم می‌گوید ما هم داریم کار می‌کنیم. بعدش هم می‌گوید انسان همین که دارای وجدان کاری باشد همین این، خودش یعنی خیلی! خیلی خوب، اگر دارای وجدان کاری هم نباشد که یک حیوان است. چرا سطح آدم را اینقدر می‌آورید پایین؟ اگر کسی دارای وجدان کاریست سر کارش، یک حیوان خوبی است تازه! یعنی اگر کسی با یک وجدان کاری دارد کارش را انجام می‌دهد و همه‌اش هم در این بحث است که ما با وجدان کاری باید کاری که به ما سپرده‌اند انجام دهیم. این حیوان خوبی است، انسان که بحثش این نیست. **حشر با ملائکه** و کمک به دین و کلمه توحید و .. این‌ها چه ربطی دارد به وجدان کاری؟! وجدان کاری را که باید مفروض بگیریم که آدم باید بالاخره داشته باشد و بعد برای طرف این که من نمی‌دزدم از کار و این‌ها، این می‌شود تمام افق طرف و این را برای خودش این قدر درشت می‌کند.

## بهشت با رضوان الهی قابل مقایسه نیست

(۲۲): **يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِّنْهُ وَرِضْوَانٍ**؛ خدا این‌ها را به رحمت بشارت می‌دهد، به رحمت در همین دنیا **وَرِضْوَانٍ** در همین دنیا و تازه بعدش **وَجَنَّاتٍ لَّهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ** است.

**وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ** (توبه: ۷۲)؛ شما بهشت سیب و گلابی را با رضوان خدا مقایسه نکنید. در دستگاه خدا اعظم و اکبر فاصله‌اش خیلی زیاد می‌شود؛ یعنی در دستگاه خدا اگر بگویند که این بالاتر از آن است یعنی فاصله‌اش خیلی زیاد است. این که می‌گویند **وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ** کسب رضایت الهی به این است که خدا از انسان راضی است و انسان از خدا راضی است که **رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ** (توبه: ۱۰۰)، **رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً** (فجر: ۲۸) این است که خدا این آدم‌ها را بشارت می‌دهد به این چیزها **وَجَنَّاتٍ لَّهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ**؛ جناتی که در آن یک نعمت‌های پایداری هست **خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا**.

یک وقت‌هایی هست که خدا می‌زند به ریشه‌ها و بالاتر از این‌ها و نمی‌خواهد توضیح بدهد **إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ**. این جاهایی که در قرآن بحث "عنده" ها می‌شود **وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ** (رعد: ۳۹)؛ **وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ** (ق: ۴)، **وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ** (زخرف: ۴)

آن جاهایی که دارد در ریشه‌ها صحبت می‌کند از آن افق‌های بسیار بالایی که **وَمَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ**؛<sup>۴</sup> اصلاً به دل بشر خطور نمی‌کند که چه حرف‌ها و حدیث‌هایی آن‌جا هست، آن‌جاها دیگر حالت مخفی‌کاری و اجمال گویی هست که یک خبرهایی هست! **إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ**.

## محبت مکتبی

از این آیات به بعد از همان ریشه‌ای که آن‌جا دارد می‌گوید، که شما این‌ها را وارد نکنید؛ چون که یک سری بحث شده بین خود این‌ها که چرا مشرکین را وارد نکنیم؟ یک کمی سستی نسبت به برخورد مشرکین ایجاد شده است که این‌ها بالاخره فک و فامیل و عشیره ما هستند. این برخوردهای تند برای چی؟ در شأن نزول‌ها هم هست که یک سستی در کار مؤمنین دارد ایجاد می‌شود نسبت به این پیوندها و مودت‌هایی و محبت‌های



ظاهری که این‌ها با این مشرکین دارند و از همین‌جا شروع می‌کند بحثش را که شما نمی‌توانید این‌ها را به عنوان دوست خودتان انتخاب کنید.

این همان بحث **ولاء محبتی** است که بارها عرض شده. این که شما در بحث مودت حواستان باشد. یک بحثی را قرآن و دین شروع می‌کند که در نوع خودش یک جوری عجیب است. همه انبیا می‌گویند ما مزد نمی‌خواهیم پیغمبر ما می‌گوید ما مزد می‌خواهیم. بعدش مزد تمام این کارها، نمی‌گوید ولایت و از این چیزها، اصلاً ترکیب این نیست، مزد ما چیه؟ مودت ذی القربی. این در نوع خودش قابل تأمل است که چرا اصلاً این حرکت عظیم رسالت را دارای یک مزد می‌داند و این مزد را از این نقطه شروع می‌کند که چی؟ که این فک و فامیل‌های ما را شما دوست داشته باشید! بالاخره این‌ها از مودت ذی القربی چی باید بفهمند؟ همین که این دور و بری‌های ما را شما دوست داشته باشید، یک مودتی با این‌ها داشته باشید.

و حالا بحث‌های تاریخی که بشود می‌بینید که اصلاً بحثی که در کل تاریخ اسلام کار کرده، و **جامعه‌های اسلامی** را به هوش آورده، همین آیه مودت ذی القربی بوده، این بوده که خیلی تابلو بوده است. که می‌بینید که اصلاً نوعی کار کردیم که دوست هم نداشتیم انگار! مثلاً در جریان امام حسین و جریان‌هایی که بعدش اتفاق می‌افتد، همه‌اش این بوده که این کار که ما کردیم اصلاً مودت ذی القربی هم در آن نبوده است. **بحث ولایت و ولایت‌پذیری** به کنار، اصلاً این بحث‌ها برای آن‌ها هم مطرح نبود. بحث این است که ما اصلاً یک کاری کردیم که این مودت فی القربی نبود در آن.

**رابطه قوی و ضعیف رابطه دوستی نیست، رابطه سرپرستی است**

مودت و ریشه‌های پیوندهای محبتی و عاطفی برقرار کردن و این که شما این کار را بکنید، ببینید امام هیچ موقع چنین چیزی نمی‌گوید که مزد من که انقلاب کردم این که شما بیت من را دوست داشته باشید. این‌ها را اگر دوست داشته باشید ما دیگر مزد این حرکت انقلاب را گرفتیم. دوست داشتن بیت امام چه ربطی به انقلاب دارد؟

اما در این جا به خاطر این که ریشه در این است. (۱۱: ۰۶: ۰۱) اگر بحث محبت درست مطرح بشود و درست پایگاهش روشن بشود، همه انواع و لاهای دیگر بند به همین هست. یعنی **ولاء نصرت** بند این است؛ یعنی که شما محبت داشته باشید نصرت هم می‌کنید. کسی که نسبت به او محبت داشته باشید، اگر مودت قوی داشته باشید اگر رابطه، رابطه بالا و پایین باشد، رابطه هم عرض نباشد، طرف تحت سرپرستی و ولایت هم در می‌آید. فرض بفرمایید که یک کشور **ضعیف** بخواهد نسبت به یک کشور **قوی** مستکبر **مودت** داشته باشد، این که تبدیل نمی‌شود به **دوستی** که، تبدیل می‌شود به **سرپرستی**. یعنی تمام ریشه کار در همین بحث مودت است.

محبت < معرفت

معرفت < محبت

بنابراین قرآن با هجمه تمام فشار می‌آورد به سمت **مودت‌های کنترل شده**. یا به عبارتی **مودت‌های مکتبی**. مکتب باید تعیین کند که شما کی را دوست دارید کی را دوست ندارید؟ چه کشوری را دوست داریم؟ چه کشوری را دوست نداریم؟ بعضی‌ها می‌گویند اصلاً محبت مگر دست آدم است؟ بله! مقدماتش دست آدم است محبت معرفت، و معرفت محبت می‌آورد خودش. اگر شما دین برایتان قوی شده باشد، یک نفر هم آن طرف دنیا وقتی به دین شما درآمده و تو راه شماس، واقعا آدم بهش عشق می‌ورزد. حالا همشهری آدم نباشد، هم اداره‌ای آدم نباشد، خانواده آدم نباشد! و از آن طرف اگر کسی بخواهد در مقابل دین قرار بگیرد واقعا آدم ازش بدش می‌آید، حالا بابایش باشد، مامانش باشد واقعا بدش می‌آید. (۱۷: ۰۸: ۰۱) این‌ها چیزهایی بوده که سخت بوده برای آن جامعه که بپذیرند که رابطه‌شان را با مشرکین این جور کنند. آیه نازل شد که چرا این کار را نمی‌کنید شما؟ چرا رابطه‌های این جوری دارید شما؟ این آیه راجع به مودت است، آیه بالایش، آیه ۲۳ **حالت ولاء حکومت** دارد، ولاء سرپرستی دارد. برای همین است که در این آیه پایین با یک تفصیل بیشتری دارد گفته می‌شود.

عذاب الهی نتیجه‌ی اولویت دادن به غیر رسول

(۲۴): قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تُرَضُّونَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ \*

قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا همه چیزهایی که ممکن است گفته می‌شود. حالا هرچه عنوان دیگری هم باشد تو همین عنوان‌هاست. پدرهایتان، برادرهایتان، ازواجتان، عشیره‌تان، و اموال اقترفتُموها؛ اموالی که گرد آورده‌اید، و تجارۀ تخشون کساده‌ها؛ این دفتر تجاری‌ای که خلاصه می‌ترسید از کسادش و مساکین ترضونہا؛ همه این‌هایی که بهش رضایت دادید، این‌ها **أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ؛** (۳۰: ۱۰: ۰۱) اگر این‌ها واقعاً برای شما مهم‌تر از خداست، مهم‌تر از دین است، مهم‌تر از **جهاد فی سبیل الله** است، منتظر باشید تا امر خدا برسد!

( ) مثلاً اگر ما می‌خواهیم به حزب الله لبنان کمک کنیم، به تریج قبای بعضی بر می‌خورد که چرا ذخایر ایران را می‌دهید؟! اولاً منابع مال ما نیست، تمام معادن جزء اموال امام است به دست **ولی فقیه**، نفت مال ولی فقیه است، نفت مال ولی فقیه است، اصلاً جزء اموال ولی فقیه است. تمام معادن برای ولی فقیه است. مال مملکت نیست، مال ایران نیست. مال اسلام است در جهت منافع اسلام باید خرج شود. اگر این‌ها را نمی‌فهمید باید مبانی‌تان را درست کنید. در دین حوزه‌های جغرافیایی ندارد. هر جا که دینی، بچه متدینی باشد و .. مملکت کشیده می‌شود تا آن جا. رسماً این تو فقه ما هست. که این‌ها جزء اموال امام هست و اختیاردارش ولی فقیه هست. اگر لازم باشد به حزب الله لبنان کمک بشود، می‌شود؛ چون **منافع اسلام** است. (۰۴: ۱۲: ۰۱)

هی هم می‌گوید: نفت ما نفت ما، انگار مال پدرش بوده! اگر مثلاً ۴ تا ساختمان به ساختمان‌های ما اضافه شود، ۴ تا پل دیگر هم زده شد در کشور ما، ۴ تا کارخانه دیگر هم راه افتاد، مثلاً یک خرده قیافه شهر شیک‌تر بشود. اگر این‌ها واقعاً اهمیتش برای تو بیشتر از منافع اسلام است.. اگر این چیزها برای شما مهم‌تر است از خدا

و رسول خدا و جهاد در را خدا و رسول است، پس **فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ**؛ منتظر باشید عذاب خدا بیاید **وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ**.

### دوستی با دشمن خدا؟

(۲۳: ۱۳: ۰۱) بحث مودت های مکتبی را در قرآن شما پی‌اش را بگیرید، ببینید که چه خبر است؟ آیات پایانی مجادله را ببینید **لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ** (۲۲)؛ شما نمی‌بینید کسی را که ایمان داشته باشد مواده و دوستی بکند با کسی که با خدا دارد محاده و دشمنی می‌کند و راهش را از خدا جدا کرده؛ لذا با این‌ها پیوندهای محبتی و مودتی برقرار نکنید، موضع مقتدرانه داشته باشید. این‌ها هم بحث استکبار است، این بحث آن روستایی آمریکا که دارد کشاورزی خودش را می‌کند، این نیست. این‌ها واضح است در دین، که آدم بخواهد با آن‌ها سر جنگ داشته باشد! ولی این جا که شد **نظام استکباری**، و آن‌ها شدند **مستکبر**، هیچ موقع با این‌ها دوستی نکنید، و نسبت به کسانی که راهشان را از راه رسول دارند جدا می‌کنند حتی پلکیدن با این‌ها هم نباید باشد! (۴۷: ۱۴: ۰۱)

### جایی که عذاب الهی بد و خوب را با هم می‌گیرد

روایت داریم در کافی، جلد ۲: ص ۳۷۴ یک بابی هست، به نام باب مجالسه اهل المعاصی؛ با اهل معاصی همنشینی کردن. روایت اولش این است که: **لا ينبغي للمؤمن أن يجلس مجلساً يعص الله فيه ولا يقدر على تغييره**؛ مؤمن حق ندارد که در یک مجلسی بنشیند که خدا عصیان می‌شود و این هم قدرت بر تغییر نداد. روایت دومش از ابالحسن است. شاید این ابالحسن همین ابالحسن ثالث باشد که حضرت امام هادی است، از روی خود سند چیزی در نمی‌آید. شاید حضرت رضا باشد. **يَقُولُ: مَا لِي رَأَيْتَكَ عِنْدَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ يَعْقُوبٍ**؛ حضرت به او می‌گویند: چه شده که من تو را با این عبدالرحمن بن یعقوب می‌بینم! **وَقَالَ إِنَّهُ خَالِي**؛ می‌گوید خب دایی من است! فرمودند: **إِنَّهُ يَقُولُ فِي اللَّهِ قَوْلًا عَظِيمًا يَصِفُ اللَّهَ وَلَا يُوصَفُ**؛ این حرف‌های چرت و پرت زیاد می‌زند درباره خدا! خدا را وصف می‌کند ولی بد وصف می‌کند؛ یعنی حرف‌های ناجور می‌زند. **فَإِمَّا جَلَسْتَ مَعَهُ وَ**

تَرَكْتَنَا وَإِنَّمَا جَلَسْتَ مَعَنَا وَتَرَكْتَهُ؛ یا با ما باش آن را بی خیال شو! یا برو با آن باش ما را بی خیال شو! این قدر خودت را این وسط مَجَل نکن. فَقُلْتَ هُوَ يَقُولُ مَا شَاءَ أَيُّ شَيْءٍ عَلَيَّ إِذَا لَمْ أَقُلْ مَا يَقُولُ؛ گفت: خب او هر چی دلش بخواهد خب می گوید، چه ربطی به من دارد؟ آن اعتقادی که او دارد من که ندارم! فَقَالَ ابوالْحَسَن: أَمَا تَخَافُ أَنْ تَنْزَلَ بِهِ نَقِمَةٌ فَتُصِيبَكُمُ جَمِيعًا؟ حضرت فرمودند: تو نمی ترسی که یک بلایی بیاید شما را هم بگیرد؟ وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً (انفال: ۲۵)؛ بعد حضرت این آیه را می خوانند که بترسید از فتنه هایی که فقط ظالم را به صورت خاص نمی گیرد، همه را یک دفعه ای می گیرد. شما از این فتنه ها نمی ترسی که یکهویی بیاید؟ بعد یک داستان می گویند: أَمَا عَلِمْتَ بِالَّذِي كَانَ مِنْ أَصْحَابِ مُوسَى (ع)؛ شما آن جریان اصحاب موسی را نشنیدی وَكَانَ أَبُوهُ مِنْ أَصْحَابِ فِرْعَوْنَ؛ که بابایش از اصحاب فرعون بود فَلَمَّا لَحِقَتْ خَيْلُ فِرْعَوْنَ مُوسَى تَخَلَّفَ عَنْهُ لِيُعْطَى أَبَاهُ؛ و می خواستند فرار کنند از دریا و رد شوند از رود نیل که گروه فرعون ها رسیدند به این موسایی ها و این ول کرد و با وجود تمام اتمام حجت ها باز رفت که بابایش را نصیحت کند فَيُلْحِقُهُ بِمُوسَى؛ و برگرداند بیورد به قوم موسی. فَمَضَى أَبُوهُ وَهُوَ يُرَاغِمُهُ؛ پدرش همین جور می آید و این ها با هم کلنجار می رفتند حَتَّى بَلَغَا طَرَفًا مِنَ الْبَحْرِ؛ تا این که به طرف بحر می رسند فَغَرِقَا جَمِيعًا؛ دوتایشان غرق شدند فَآتَى مُوسَى (ع) الْخَبْرُ؛ و به موسی خبر را دادند فَقَالَ هُوَ فِي رَحْمَةِ اللَّهِ؛ گفت: او در رحمت خدا هست، (۴۱: ۱۸: ۰۱) وَلَكِنَّ النَّقِمَةَ إِذَا نَزَلَتْ لَمْ يَكُنْ لَهَا عَمَّنْ قَارِبَ الْمَذْنِبِ دِفَاعٌ؛ ولی وقتی نعمت می آید کسی که کنار گناهکار است ازش دفاعی نیست، مقاربت با گناهکار و اهل معاصی و پلکیدن با آن ها اگر عذاب بیاید یکهویی می برد.

چرا این قدر خودت را دریایی فرض می کنی که من یک دلی دارم که همه تویش جا می گیرند. اگر این جوری بود که خود پیغمبر هم همین کارها را می کرد، پس معلوم است که روی پیغمبر هم تأثیر داشت که این گونه رفتار نمی کرد؛ چون خود پیغمبر شبها (با نماز شب) می رفت آچارکشی! که روز دوباره بیاید سر فرم بایستد. (۳۰: ۱۹: ۰۱)

## توطئه‌ی درست کردن ادیان آلترناتیو

(۳۵: ۱۹: ۰۱) به هر جهت این جوری که ما را با یک سبکی که روی این توطئه که -بنده واقعا اسمش را می‌گذارم توطئه- روی این توطئه درست کردن و باب کردن **ادیان آلترناتیو** مثل مثنوی، نه این که مثنوی و این ها چیز بدی است! اما جایگزین قرآن کردن و طرف را به جای این که با دین آشنا بکنند با این ریشه‌های از دین می‌خواهند آشنا بکنند- خب سخن در ریشه‌ها یک حرف‌های دیگر است- شما **زبان رسمی شریعت** را باید یاد بگیری همراه با یک عالمه خط کشی، اما این‌ها می‌خواهند برایش یک دل دریایی درست کنند که همه در آن، جا می‌شوند، همه خوبند، همه درست می‌روند! و این که «الطَّرُقُ إِلَى اللَّهِ بِعَدَدِ أَنْفَاسِ خَلَائِقٍ!»

### مودتِ خط‌کشی شده در شریعت

زبان رسمی شریعت این‌ها نیست! زبان رسمی شریعت یک مودت کاملاً خط‌کشی شده دارد که شما با کی باید ارتباط و پیوند و مودت داشته باشی. و ما کاری نداریم شما می‌خواهید بروید جهنم، جهنم و بهشت مگر دست ماست که ما تقسیمش کنیم. ما راجع به تکوین الهی اصلاً چه نظری داریم بدهیم که مثلاً نکند این آدم مقصر نباشد؟! هر جور که خدا صلاح می‌داند. من کاری به این حرف‌ها ندارم که این مقصر است، مقصر نیست. شما یک موقع هست که می‌خواهید مقصر را گیر بیاورید که این آدم اگر الان با دین مشکل دارد، یا با دین سرناسازگاری دارد یا با دین جبهه گرفته، مقصر است یا مقصر نیست؟ ما کاری نداریم که حالا مقصر هست یا مقصر نیست؟ یک موقع بحث این را داریم می‌کنیم که با کی‌ها باید این پیوندها را برقرار بکنیم؟ یک استثنایی وجود دارد در بحث پدر و مادر که گفتند: اگر این‌ها مشرک‌اند **وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا** (لقمان: ۱۵)؛ با این‌ها یک مصاحبت با معروف داشته باشد، رزقشان را تأمین کند، ولی همان‌ها هم اگر قرار باشد در مقابل دین قرار بگیرند و حمله به دین باشد، اصلاً این چیزها وجود ندارد، حتی در مورد پدر و مادرش هم وجود ندارد. در همان روایت نهج البلاغه خواندم که **نَقْتُلُ أَبْنَاءَنَا وَأَعْمَامَنَا وَأَبَاءَنَا وَإِخْوَانَنَا**؛ ما به خاطر دین همه کار کردیم، بابایمان را

کشتیم، برادرمان را کشتیم، خلاصه همه کار کردیم **مَا يَزِيدُنَا ذَلِكَ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا**؛ فقط ایمان و تسلیم مان اضافه شد.

آخر کار باید این بشود برای طرف که قیاماً و قعوداً و عَلَى جُنُوبِهِمْ<sup>ه</sup>، صَلَاتِي و نُسُكِي و مَحْيَاي و مَمَاتِي<sup>و</sup> درسی و بحثی و کسبی و همه چیز بشود فقط برای دین و برای اعتلای کلمه اسلام و جهاد فی سبیل الله. این را قرآن می‌خواهد، و آن موقع مودتش و پیوندهایش هم همه‌اش حول همین شکل می‌گیرد.

(سؤال) خود این آیه تطهیر به دلیل ضمائرش، مانع از این می‌شود که کسی فکر کند بقیه همسران پیامبر هم مشمول این آیه می‌شوند. **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا** (احزاب: ۳۳) از قضا همه اهل تسنن در این همه توافق دارند که آیه تطهیر مال ۵ تن آل عباس است. در کشاف دیدم که زمخشری گفته ما معتقدیم این آیه مال ۵ تن است اما یکسری از سفهای ما قائلند که کسان دیگری هم هستند! یعنی خودشان گفته‌اند که این قضیه بی‌برو برگرد برای این چند نفر نازل شده است. گاهی اوقات برای جواب دادن به اهل تسنن به یک جبهه‌ای شلیک نکنید که کسی نیست! یعنی طرف تفاسیر را می‌خواند و بعد حرف اهل تسنن را می‌خواند و بعد یک دوشکا دستش می‌گیرد و به سمتی می‌زند که کسی نیست؛ یعنی چنان حمله ادبی می‌کند که... اصلاً لزومی ندارد ما به این جواب بدهیم. شما الان جواب چه کسی را داری می‌دهی؟ اگر به خودمان جواب می‌دهی که خودمان می‌دانیم! اگر به اهل تسنن جواب می‌دهی که اهل تسنن در این شکی ندارند.

باید توجه کنید که آن‌ها در چه جبهه‌ای دارند این حرف را می‌زنند؟ بسیاری از چیزهایی که ما قبول داریم، آن‌ها هم قبول دارند، فقط تفسیرشان متفاوت است؛ مثلاً **آیه ولایت و اولی الامر** را، آن‌ها هم قبول دارند، منتهای مراتب تفسیرشان از این متفاوت است، یا در ماجرای غدیر، فکر می‌کنید خودشان نقل نمی‌کنند؟ در بهترین منابعشان خودشان نقل می‌کنند با توضیح و تفسیر زیاده‌البته بعضی هم کتمان می‌کنند؛ مثل **آیه انذار** را که دارد: **وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ** (شعراء: ۲۱۴)؛ برای تفهیم این آیه حضرت کار عجیب و غریبی می‌کنند و حق هم داشته‌اند! در آن زمان که حضرت علی ۱۳ ساله بودند و چند بار از عشیره و خاندانش می‌پرسد چه کس با من بیعت می‌کند تا وصی من شود و هر بار حضرت علی دست بلند می‌کنند و در آخر پیغمبر می‌گوید: این بچه ۱۳

ساله وصی من است و همه هم باید حرف این را گوش کنید که همه می‌آیند ابوطالب را مسخره می‌کنند که تو باید به حرف بچه‌ها گوش بکنی!

الان، این حرف‌ها برای ما معنی دارد در آن زمان خود پیامبر هم هنوز ولایتش جا نیفتاده بود که دارد وصی هم تعیین می‌کند! اصلاً در سه سال اول رسالت کسی با پیغمبر مقابله نمی‌کند و همه چیز را به مسخره برگزار می‌کنند و رسالت پیامبر با همین آیه انذار شروع می‌شود و پیغمبر همه را دعوت می‌کند و می‌گوید: من از طرف خدا آمده‌ام و شما را دعوت می‌کنم. بت‌هایتان هم اشتباه می‌کنند، همه راهی که می‌روید اشتباه است، حالا چه کسی خلیفه من می‌شود؟

این‌ها را زمانی می‌گوید که هنوز خودش اثبات نشده! بعد هم علی ۱۳ ساله وصی می‌شود، نه یک آدم قابل قبول! البته این ماجرای آیه انذار سر جای خودش عجیب است، اما با این‌که برخی کتمان می‌کنند، اما طبری در تاریخش نقل می‌کند که حضرت دست امیر المؤمنین را بالا بردند و گفتند: **إِنَّ هَذَا أَخِي وَ وَصِيَّي وَ خَلِيفَتِي**، بعد در تفسیرش که دیدم ذیل این آیه روایت را نقل کرده و بعد گفته: دست امیر المؤمنین را گرفت و گفت: **هَذَا أَخِي وَ كَذَا وَ كَذَا**، که این‌جا حالت کتمان دارد.

ما از آیه انذار خیلی راحت عبور می‌کنیم در حالی که بسیار اهمیت داشته که یک بچه ۱۳ ساله را درشت کرده! اما در بسیاری منابع اهل سنت می‌گویند این‌که شما می‌گویید درست است ولی تفاسیرش را عوض می‌کنند و توضیح هم می‌دهند و بحث سقیفه و معاهدات عرب را مطرح می‌کنند و می‌گویند اگر این معاهدات جدی عرب بود که آن اتفاق نمی‌افتاد!

یعنی اگر بخواهید عالمانه وارد این سیستم بشوید، قشنگ آستین‌هایتان را بالا بزنید و شیرجه بزنید در این داستان‌های این مدلی و توضیحاتی که آن‌ها می‌دهند؛ به خصوص فخر رازی که پیشگام توضیحات عالمانه است. ولی ماجای غدیر برای این‌ها استخوانی گلوگیر است! و هرچه سعی می‌کنند این قضیه ماست مالی بشود، نمی‌شود! در منطقه‌ای غدیر اتفاق می‌افتد که حالت ۴ راهی داشته و سه روز مردم را نگه می‌دارند؛ با همین تفصیل که آن‌هایی که جلو رفتند برگردند و آن‌هایی که نرسیده‌اند برسند و با این جمله شروع می‌شود که **النَّبِيُّ**



أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟ آیا این جوری هست که من اولویت دارم به مؤمنین؟ این «ولی» هم در این جا به معنی دوست نیست و اصلاً بحث اولویت است که همه قبول می کنند و بعد می گوید: علی! بیا بالا و دست او را می گیرد که می گوید: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاَهُ فِهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاَهُ؛ حالا که من اولویت دارم و تمام ماجرا ریز به ریز آن در منابع اهل تسنن هست، منتها گاهی اوقات این ها توجیهات پسینی می کنند که اگر این جوری بود، پس نباید سقیفه پیش می آمد! ولی این طور نیست بلکه (۲: ۳۳: ۰۱) هم پیغمبر و هم علی می دانستند که سقیفه اتفاق خواهد افتاد و اصلاً سناریو این بوده و اقدامات فراوانی هم کرد پیامبر که این را تصحیح کند، ولی نمی شده است. این فریادهای بلند پرغصه امیر المؤمنین در نهج البلاغه است. آن جا که می گوید: این ها که با پیغمبر سر ناسازگاری داشتند، و این ها هزاران نفری بودند، بعد از پیامبر این ها کجا رفتند؟ آب شدند و در زمین رفتند؟ چه اتفاقی افتاد؟ همین ها جذب حکومت شدند! از زمان جنگ احد نصف افرادی که به جنگ می رفتند برمی گشتند و خون به دل پیغمبر می کردند و تا آخرش هم بودند، این ها فریادهای امیر المؤمنین است که انسان بغض می گیرد که می شنود که حضرت می گویند: کجایند این ها که اینقدر با پیغمبر مشکل داشتند؟ چرا الان با حکومت مشکل ندارند؟! مگر الان چه شده؟ معلوم است که آن جماعت جذب حکومت شده اند و شده اند حکام و حکومت تشکیل داده اند.

لذا پیگیری قضیه منافقین با نگاه بصیرت لازم است (که آقا هم فرمودند به هر کسی نگوئید منافق! هر که حرفی مخالف زد اسمش منافق نیست!) که این ها دارای چه ویژگی هایی بودند؟ و در مقابل پیغمبر چه کارهایی می کردند؟ این ها جمعیت پرتعداد و قوی بودند که با یهود مشترک المنافع بودند و توطئه هایی می کردند که این قدر مشخص بود که اواخر پیغمبر یک کار عجیب و غریب با امیر المؤمنین می کند؛ مثل یمن که از عجیب ترین کارهای تاریخ اسلام است که در آن بحبوحه پیغمبر حضرت علی را به یک سفر توریستی می فرستد؛ یعنی حضرت را از کل محیط اسلامی جدا می کند و وارد یمن می کند و آن ها هیچ دیدی راجع به حضرت ندارند و وقتی برمی گردد بعد از ۲۵ سال خانه نشینی، می بینید که بهترین یارانش، تور زده های یمن هستند؛ مثل مالک اشتر و طوائف همدانی ها (این ها ایرانی نیستند) و نخعی ها که بسیاری از همین ها یاران امام حسین می شوند. باید

با درایت بیشتری جریان تاریخ اسلام را بحث کرد که چه شد که این‌ها آمدند کارها را گرفتند و برعکس کردند؟

(۵۴: ۳۶: ۰۱)

## صلوات!

۱. آقای حسن‌زاده تعریف می‌کردند که من یک بار مولوی را خواب دیدم و گفتم اگر تو مولوی هستی در وصف این پرتقال یک شعر بگو! و گفتم. من وقتی از خواب بلند شدم آن را نوشتم گذاشتم زیر بالش، صبح که بلند شدم هرچه زیر بالش را نگاه کردم چیزی ندیدم. پدرم مرد صاحب‌دلی بود از من پرسید جریان چیست و وقتی قضیه را گفتم. ایشان گفتند: این منام فی منام بوده!
۲. این حشر را اگر هرشب قبل از خواب بخوانید رویاها یک مقداری تفاوت می‌کند، جزء سوره‌های مسبّحات است، مسبّحات هم چون که سبّوح دارد منطقه نورانی عالم است، و مربوط به عوالم بالاتر می‌شود، ارواح انسان را نورانی می‌کند. آدم که نورانی شود، خواب‌هایش هم نورانی می‌شود.
۳. (سؤال) آن‌جا خبر در مقام انشاء است؛ یعنی بالاخره کافر که می‌تواند این کار را انجام بدهد! اما انجام نمی‌دهد و در اصطلاح می‌گویند: خبر در مقام انشاء «آکد» است؛ یعنی از یک نهی معمولی تأکیدش بیشتر است؛ مثلاً می‌گویند تمرین‌های فصل را بنویسید و بیاورید! وقتی می‌خواهد دیگر هیچ کس اعتراض نکند و حرفی نزند می‌گوید: تمرین‌ها را می‌نویسید و می‌آورید!
۴. قال الله تعالی: أعددت لعبادی الصالحین ما لا عین رأّت ولا أذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر؛ برای بندگان صالحم چیزی آماده کرده‌ام که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلبی گذشته!
۵. آل عمران: ۱۹۱: الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ.
۶. انعام: ۱۶۲: قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.